**هم آوائی رهبر «حزب کمونیست کارگری» با تجاوز اسرائیل و آمریکا به ایران**

**کارگران انقلابی متحد ایران، ۵ تیر ۱۴۰۴ – ۲۶ ژوئن ۲۰۲۵**

با وجود آتش بسی که به این جنگ ارتجاعی موقتاً خاتمه داد، نقد دیدگاه های جریان های سیاسی دربارۀ جنگ بین اسرائیل و ایران، بویژه نقد دیدگاه هائی که خود را چپ و انقلابی می نامند در آیندۀ مبارزۀ طبقاتی کارگران اهمیت دارد. از این رو ما در اینجا به نقد نظرات حمید تقوائی لیدر «حزب کمونیست کارگری» می پردازیم.

حمید تقوائی به عنوان به اصطلاح رهبر (لیدر) حزب کمونیست کارگری در متنی که «برای یک سمینار درون حزبی تدوین شده است» می گوید: «مطلوبترین راه ختم جنگ سرنگونی جمهوری اسلامی بقدرت مردم است» هر چند که از نظر او سرنگونی رژیم با حمله و تهاجم اسرائیل، البته به هیچ وجه **نامطلوب** نیست و می تواند یکی از بدیل های تغییر رژیم در ایران باشد؛ مشروط به آنکه مردم غیر نظامی کشور کشته نشوند. او، چنانکه خواهیم دید، راه حل **واقع بینانه** برای خاتمه دادن به جنگ را تسلیم رژیم جمهوری اسلامی به اسرائیل و آمریکا می داند. تقوائی می گوید که با جنگ مخالف است و آن را محکوم می کند. اما این محکومیت فقط مشروط به این حد شده که موجب کشتار و خانه خرابی شود، **نفس تجاوز** اسرائیل و آمریکا از نظر او محکوم نیست. معنی این سخنان اینست که آنجا که سران و ساختارهای رژیم را می زنند، خوب است و با ما همراهند، جایی که کشتار و خانه خرابی می شود، بد است. تخریب زیرساخت های ایران هم اصلا مهم نیست، و ظاهرا بمب ها و موشک های اسرائیلی هوشمندانه نظامیان و غیر دظامیان را از هم تشخیص می دهند و فقط به نظامیان و اهداف نظامی و هسته ای اصابت می کنند! اما می دانیم که این بمب ها و موشک ها مردم غیر نظامی و حتی زندانیان سیاسی را در حمله به زندان اوین مورد اصابت قرار دادند. در این جنگ، طبق آمار رژیم جمهوری اسلامی ۶۲۷ نفر کشته و ۴۹۵۰ نفر در ایران زخمی شدند. آخرین ارزیابی هرانا در این مورد ۱۱٩٠ کشته و بیش از ۴۵۰٠ زخمی بوده است. ارزیابی تلفات اسرائیل در اثر ضربات موشکی جمهوری اسلامی حدود ۲۸ کشته و ۳۲۳۸ زخمی – طبق آمار دویچه وله – گزارش شده است. بی تردید اکثریت عظیم این تلفات افراد غیر نظامی بودند. ما در جریان جنگ اخیر اعتراض و یا محکوم کردنی از جانب حزب کمونیست کارگری نه تنها در مورد تجاوز اسرائیل، بلکه حتی تلفات غیر نظامی در اثر ضربات اسرائیل ندیده ایم.

«مطلوب ترین» راه حل به این معنی است که راه حل های «مطلوب» دیگری هم برای سرنگونی وجود دارد؛ البته اگر این کار «به قدرت مردم» صورت گیرد، آنگاه مطلوب ترین خواهد بود. باید پرسید راه های مطلوب دیگر کدام اند؟ برای سرنگون کردن هر رژیمی نیروهای مخالف آن رژیم باید پرشمار، با هدف مشخص سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، استراتژی روشن، و برخوردار از سازماندهی سراسری و بویژه نیروهای مسلح قادر به براندازی باشند. حتی با جنبش های وسیع اعتصابی، تظاهرات سراسری، راه پیمائی و غیره بدون نیروهای مسلح برانداز که از استراتژی درست و قدرت کافی برخوردار باشند، براندازی ممکن نیست. در شرایط کنونی، یعنی در شرایط نبود جنبش وسیع داخلی و به عبارت دقیق تر نبود بحران انقلابی، نبود تشکل های توده ای، بویژه نبود یا ضعف شدید تشکل های سیاسی و اقتصادی – اجتماعی طبقۀ کارگر، و نبود نیروهای مسلح مردمی، تنها «امکان سرنگونی رژیم» توسط نیروهای مسلح خارجی می تواند مطرح باشد. بنابراین راه حل «مطلوب» دیگرِ حمید تقوائی در زمینۀ سرنگونی رژیم نمی تواند چیزی جز سرنگون شدن رژیم توسط اسرائیل یا آمریکا یا بهتر بگوئیم اسرائیل- آمریکا باشد.

نیروهای نظامی اسرائیل به تنهائی توان سرنگون کردن رژیم جمهوری اسلامی را ندارند. نیروهای آمریکائی هم تنها در صورت اشغال کشور و ورود به جنگی چند برابر وسیع تر از جنگ عراق یا افغانستان **ممکن است** به سرنگون ساختن رژیم موفق شوند و با احتمال زیاد چنین «موفقیتی» بهتر از «موفقیت» آنها در افغانستان و عراق نخواهد بود. اما اگر سناریوی حملۀ نظامی سراسری و اشغال را در نظر بگیریم، برای این کار علاوه بر بسیج افکار عمومی و متحد کردن نیروهای سیاسی حاکم در آمریکا و جلب متحدانی در سطح جهانی – مانند مورد جنگ های عراق و افغانستان – بسیج و به میدان آوردن نیروهای مسلحی چند برابر آنچه در تجاوز آمریکا به عراق به کار گرفته شد، لازم است. آمریکا در وضعیت کنونی **توان و ارادۀ** چنین کاری را ندارد. افزون بر آن چنین اقدامی با اولویت های استراتژیک امپریالیسم آمریکا همساز نیست**.**

تقوایی می گوید: « راه حل اساسی برای ختم این جنگ ... خلاصی از شر جمهوری اسلامی است.» برای لحظه ای تصور کنیم این طور باشد، که البته این گونه نیست، زیرا تجربۀ بسیاری از کشورها خلاف چنین چیزی را نشان می دهد و افزون بر آن پیش بینی تحول یک جنگ مشخص از پیش ممکن نیست. حال سئوال این است چگونه می توان از شر جمهوری اسلامی خلاص شد تا جنگ خاتمه یابد. همان گونه که در بالا نشان دادیم اکنون شرایط انقلابی ای که با آن رژیم اسلامی سرنگون شود وجود ندارد. پس تنها حالتی که برای سرنکونی رژیم در این لحظه (یعنی در کوتاه مدت) باقی خواهد ماند، حملۀ اسرائیل به ایران و پیروزی آن در جنگ است. بنابراین معنی دقیق فرمولبندی تقوائی چنین است: تنها با پیروزی اسرائیل در جنگ، رژیم اسلامی ساقط خواهد شد و این جنگ خاتمه خواهد یافت. در واقع تقوائی خواهان ادامۀ جنگ تا پیروزی اسرائیل و یا پذیرش «راه حل واقع بینانه» از نظر تقوائی، یعنی تسلیم بی قید و شرط رژیم و در نتیجه «خلاص شدن از شر جمهوری اسلامی» است. این چیزی جز شعار «صلح از طریق قدرت» ترامپ نیست که نتانیاهو برایش کف می زند و تقوائی در بهترین حالت به «مرغ سخنگو» و «طوطی گویای اسرار» آنها تبدیل شده است. اما مسأله فراتر از این است. شارلاتانیسم تقوائی در اینجاست که با وارونه کردن این مسأله و لفاظی انقلابی خاک در چشم همۀ مبارزان راه آزادی می پاشد تا آنان نفهمند او در عمل کارگزار اسرائیل و ترامپ شده است. در نتیجه حتی اگر هزاران بار گفته باشد «ما از مدتها قبل از این جنگ اعلام کرده ایم با حمله نظامی به ایران مخالفیم»، در یک کلام دروغ می گوید.

اینکه مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی در هر شرایطی، و از جمله در شرایط جنگی، ضرورت دارد، درست است. اما اینکه تصور شود جنگ جاری الزاما تشدید مبارزه برای سرنگونی رژیم را ممکن می کند، درست نیست. اگر در یک جامعه وضعیت انقلابی حاکم باشد، یک جنگ خارجی **می تواند** به تشدید و اوجگیری وضعیت انقلابی کمک کند. اما ببینیم وضعیت انقلابی چیست و آیا اکنون ایران در وضعیت انقلابی قرار دارد یا نه؟

لنین در «ورشکستگی انترناسیونال دوم» می نویسد: **«**برای مارکسیست ها غیرقابل انکار است که انقلاب بدون یک وضعیت انقلابی امکان ندارد. علاوه بر این، هر وضعیت انقلابی به انقلاب نمی انجامد. به طور کلی، علائم یک وضعیت انقلابی کدامند؟ اگر به سه نشانه عمده زیر اشاره کنیم، مطمئناً اشتباه نخواهیم کرد:

۱- زمانی که حفظ حاکمیت بدون هیچ تغییری [در نحوۀ حکومت] برای طبقات حاکم ناممکن باشد، هنگامی که در میان«طبقات بالا» بحرانی به هر شکلی رخ ‌دهد، بحرانی در سیاست طبقۀ حاکم که منجر به شکافی شود که ناخشنودی و خشم طبقات تحت ستم از طریق آن فوران ‌کند. برای وقوع یک انقلاب، معمولاً کافی نیست که «طبقات فرودست» نخواهند» به شیوۀ سابق» زندگی کنند، بلکه لازم است که «طبقات بالا» نیز نتوانند» به شیوه سابق» زندگی کنند.

۲- هنگامی که رنج و نیاز طبقات تحت ستم شدیدتر از حد معمول شده باشد.

۳- هنگامی که در نتیجه علل فوق، افزایش قابل توجهی در فعالیت توده‌ها رخ دهد، توده هائی که «در زمان صلح [آرامش]» بدون شکایت به خود اجازه می‌دهند » مورد سرقت قرار گیرند، اما در زمان‌های آشفته، هم توسط شرایط بحران و هم توسط خود «طبقات بالا» وارد **کنش تاریخی مستقل**  می شوند.

بدون این تغییرات عینی، که نه تنها از اراده، گروه ها و احزاب، بلکه حتی از ارادۀ طبقات جداگانه نیز مستقل هستند، به عنوان یک قاعدۀ کلی، انقلاب غیرممکن است. مجموع همۀ این تغییرات عینی را وضعیت انقلابی می نامند. چنین وضعیتی در سال ۱۹۰۵ در روسیه و در تمام دوره های انقلابی در غرب وجود داشت. همچنین در آلمان در دهه شصت قرن گذشته و در روسیه در سالهای ۶۱ - ۱۸۵۹ و ۱۸۷۹-۸۰ وجود داشت، اگرچه هیچ انقلابی در این موارد رخ نداد. چرا این طور بود؟ به این دلیل بود که هر وضعیت انقلابی باعث انقلاب نمی شود. **انقلاب تنها در شرایطی پدید می‌آید که در آن تغییرات عینی یاد شده در بالا با یک تغییر ذهنی همراه باشد، یعنی توانایی طبقه انقلابی برای انجام اقدامات توده‌ای انقلابی برای شکستن یا از کار انداختن دولت قدیمی، که هرگز، حتی در یک دوره بحرانی، اگر سرنگون نشود، خود به خود «سقوط » نمی کند، به اندازه کافی قوی باشد**.**»** (تکیه بر کلمات از ماست)

حتی در حالت بحران انقلابی، جنگ می تواند جنبش انقلابی را تضعیف کند و یا از میان بردارد. در جنگ جهانی اول، از انجا که در روسیه از پیش از جنگ یعنی از سال ۱۹۱۳، اوضاع به سمت بحران انقلابی پیش می رفت، شرکت روسیه در جنگ و صدمات شدید و نارضائی های ناشی از آن و افزون بر آن شکست های نظامی رژیم تزاری در مقابل ارتش آلمان و متحدانش و غیره و مهم تر از همه مبارزۀ انقلابی حزب بلشویک و از جمله مبارزات این حزب نه تنها با تزاریسم و بورژوازی بلکه به ضد اپورتونیسم، سوسیال شووینیسم و دیگر انحرافات باعث شد که جنگ خارجی، بحران انقلابی داخلی را تشدید کند. اما در فرانسه، انگلستان و آلمان جنگ نه تنها وسیله ای برای حفظ یا گسترش سلطۀ امپریالیستی عمل می کرد، بلکه به دستاویز بزرگی برای بورژوازی برای درهم کوبیدن و فاسد کردن جنبش کارگری تبدیل شد و اپورتونیست ها و سوسیال شووینیست های این کشورها بزرگترین خدمت را به بورژوازی کردند و ضربات مرگباری بر جنبش کارگری این کشورها و جنبش جهانی طبقۀ کارگر وارد آوردند. حتی در روسیه نیز در جریان انقاب فوریۀ ۱۹۱۷ منشویک ها (اپورتونیست ها) و اس ارها با سقوط تزاریسم قدرت را به دست گرفتند و همان سیاست **ضدانقلابی** بورژوائی را ادامه دادند تا در انقلاب اکتبر نیروهای انقلابی توانستند آنها را سرنگون کنند. این تجربه به خوبی نشان می دهد که جنگ **به خودی خود** باعث تشدید بحران انقلابی نمی شود. خلاصه اینکه برای بهره برداری از شرایط جنگی به منظور نه تنها پیشبرد مبارزه انقلابی، بلکه ارتقای این مبارزه به قیام برای سرنگونی ارتجاع خودی و بورژوازی خودی دست کم سه شرط لازم است: ۱) وجود بحران انقلابی در جامعه ۲) مبارزه جوئی انقلابی و تشکل وسیع، محکم، منسجم و انقلابی طبقۀ کارگر ۳) وجود نیروی مسلح انقلابی که بی گمان در طول مبارزۀ انقلابی رشد و توسعه پیدا خواهد کرد. اگر این سه شرط، بویژه شرط اول یعنی بحران انقلابی یا وضعیت انقلابی وجود نداشته باشد نمی توان از تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ انقلابی و از سرنگونی به **عنوان وظیفۀ روز** سخن گفت.

البته به لطف حمید تقوائی «حملات [اسرائیل] هر جا و تا به آن حد که موجب کشتار و خانه خرابی مردم بشود محکوم است» اما واقعاً به پاس «سرنگونی رژیم اسلامی» گسترش حمله اسرائیل به «برخی پالایشگاهها و مراکز اقتصادی» چه اهمیتی دارند که مخالفان جنگ ادای «محکوم کردن جنگ و صلح طلبی» در می آورند؟ تقوائی سوگند یاد می کند: «محکوم کردن جنگ و صلح طلبی جواب این شرایط نیست» زیرا بر طبق نظر او «هر صلح طلب واقعی باید سرنگونی طلب باشد». او که خود را رهبر به اصطلاح حزب کمونیست کارگری می داند رابطۀ صلح طلبی واقعی را با سرنگونی طلبی - گور بابای جنگ طبقاتی و انقلاب توسط طبقۀ کارگر و سایر زحمتکشان – با حمله و تهاجم نیروی مسلح بیگانه حل می کند، زیرا چه فرق می کند بالاخره نیروی مسلح، نیروی مسلح است! خوب توجه کنید که از نظر تقوائی «عامل و باعث و بانی اصلی این جنگ جمهوری اسلامی است و بهترین و مطلوبترین راه برای قطع این جنگ و کلا خاتمه بخشیدن به تنشها و فضای جنگی که رژیم موجد آنست نیز سرنگونی حکومت است.» آری شما اشتباه می کنید که علت جنگ اسرائیل و رژیم اسلامی را بر سر هژمونی در منطقۀ خاورمیانه می دانید، که دولت اسرائیل دولتی بی مرز، اشغالگر و توسعه طلب و متکی به امپریالیسم آمریکاست و کشتار بیش از پنجاه و شش هزار فلسطینی را که حدود بیست هزار نفرشان کودک بودند انجام داده و غزه را با خاک یکسان کرده است. (طبق گزارش هارتص شمار کل کسانی که در نتیجۀ جنگ اسرائیل در غزه به طور مستقیم یا غیر مستقیم جانشان را از دست داده اند به صدهزار نفر می رسد.) منبع:

<https://www.aa.com.tr/en/middle-east/nearly-100-000-palestinians-killed-in-gaza-amid-israeli-war-haaretz/3615706>

برای تقوائی سیاست اسرائیل و اهداف این کشور اصولا مطرح نیستند و ظاهرا حرف اسرائیل در مورد از میان بردن برنامۀ هسته ای ایران را «به قیمت اسمی» قبول می کند! حتی اگر صرفا هدف اسرائیل همین هم باشد قابل قبول و تأیید نیست همان گونه که حملۀ اسرائیل به تأسیسات هسته ای عراق یا سوریه و یا خلع سلاح «صلح آمیز» قذافی از جانب آمریکا، انگلیس و فرانسه قابل قبول نبودند. ظاهراً برای تقوائی اینکه رژیم ارتجاعی و نسل کش اسرائیل با همدستی و همکاری امپریالیسم رژیم ارتجاعی و خونخوار اسلامی را خلع سلاح کند و به تسلیم وادارد اشکالی ندارد!

این جنگ ادامۀ سیاست های طرف های درگیر جنگ است یعنی آمریکا و اسرائیل از یک سو و جمهوری اسلامی از سوی دیگر. اینکه «تقصیر جنگ» فقط یا اساسا متوجه جمهوری اسلامی شود دیدگاه رضا پهلوی و صد البته دیدگاه حمید تقوائی است.

تقوائی می نویسد: «بهترین و مطلوبترین راه برای قطع این جنگ و کلا خاتمه بخشیدن به تنشها و فضای جنگی که رژیم موجد آنست نیز سرنگونی حکومت است.» در اینجا او نشان می دهد که رژیم جمهوری اسلامی را صرفاً «عامل و بانی **اصلی** جنگ» نمی داند بلکه **تنها عامل** قلمداد می کند چون «موجد» معنای دیگری جز به وجود آورنده ندارد. او در نوشتۀ خود جمهوری اسلامی را «موجد» و «بانی و باعث» مطلق جنگ ارزیابی می کند. به روشنی دیده می شود که از نظر تقوائی رژیم اسرائیل و دولت آمریکا در این زمینه موجد نیستند و بانی و باعث (حتی غیر اصلی) هم به شمار نمی آیند از این رو آنها را «بی تقصیر» ارزیابی می کند و نسبت به سیاست آنها دست کم **خنثی و بی طرف** است. **جلوتر خواهیم دید که او حتی در این باره خنثی و بی طرف نیست، بلکه با توصیۀ تسلیم، طرفداری روشن خود را از سیاست آمریکا و اسرائیل نشان می دهد.**

تقوائی می گوید: «تسلیم جمهوری اسلامی فورا جنگ را تمام میکند». این تضمین را او از چه منبعی می دهد و یا از چه تحلیلی برمی آید؟ آیا تسلیم آلمان و ژاپن در جنگ دوم جهانی، برای سالها حاکمیت آمریکا را بر این کشورها به ارمفان نیاورد؟ چرا تقوائی حتی با تجهیز دفاع موشکی ایران مخالف است؟ زیرا برخلاف خواست اسرائیل و آمریکا، این تجهیز مانع تسلیم بی درنگ ایران است. تقوائی حتی شعور متعارف درک اقتصاد و رابطۀ آن با جنگ را ندارد. برای او اصلا مطرح نیست که اسرائیل هم هزینۀ بسیار عظیمی برای ادامۀ جنگ می پردازد که از توان این کشور بسیار بیشتر است و اگر جنگ برای مدتی طولانی ادامه پیدا کند از توش و توان می افتد. او حتی **کلاً** خواستار توقف «تبلیغات و فعالیتهای اسرائیل و آمریکا ستیزانه» است، یعنی ایران باید در برابر جنایات و توسعه طلبی اسرائیل در فلسطین سکوت کند! تقوائی می نویسد: «مذاکرات با آمریکا بر سر همین مسائل بود و اسرائیل هم با اعلام همین اهداف حمله خود را شروع کرده است. حکومت میتوانست با کش دادن مذاکرات برای خود زمان بخرد اما اکنون زیر حملات اسرائیل ناگزیر به انتخاب است: یا تسلیم کامل و تن دادن به شرایط آمریکا و اسرائیل و یا مقاومت و ادامه جنگی که جز شکست حکومت فرجامی نخواهد داشت. نتیجه این روند در هر حال فروپاشی و سرنگونی خواهد بود.» با این حرف هائی که تقوائی می زند انگار که توانائی درک این را ندارد که رژیم اسلامی ایران را در مقابل دو بدیل قرار نداده است. او فقط خواهان تسلیم و سرنگونی این رژیم به قیمت تخریب کل کشور و به پس رفتن بزرگ اقتصاد و تمدن آن و سلطۀ آمریکا بر آن است.

بدین سان روشن می شود که «تسلیم جمهوری اسلامی» به اسرائیل و آمریکا یکی دیگر از گزینه های «مطلوب» تقوائی و «راه حل واقع بینانه» برای پایان دادن به جنگ است. تقوائی از اسرائیل و آمریکا هم پیشی می گیرد و نه تنها توقف پروژۀ هسته ای و توقف برنامۀ موشکی ایران را توصیه می کند، بلکه ممنوع بودن تبلیغات ضد امریکائی و ضد اسرائیلی را هم به آن می افزاید. اینکه تقوائی می گوید ادامۀ جنگ فرجامی جز شکست حکومت نخواهد داشت متکی بر هیچ بررسی عینی و میدانی نیست و صرفاً نوعی نشاندن آرزوی خود بجای بررسی عینی واقعیت است.

نمی توان نسبت به سیاست اسرائیل و آمریکا «بی طرف یا خنثی» بود، کسی که دم از انترناسیونالیسم پرولتری می زند، نمی تواند برخورد «بی طرفانه» در مقابل سیاست ارتجاعی و جنگ طلبانۀ امپریالیسم، سیاست توسعه طلبانه و تصفیۀ قومی صهیونیست ها داشته باشد. سیاست آنها یکی از مؤلفه های مهمی است که در ادامۀ خود و در تقابل با سیاست جمهوری اسلامی به این جنگ منجر شده، همچنان که سیاست های پان اسلامیستی جمهوری اسلامی مؤلفۀ مهم دیگری است که در ادامۀ خود به این جنگ کشدیده شده است. نمی توان و نباید تنها یک طرف را دید و نسبت به طرف دیگر خنثی بود. این درست است که در درجۀ اول وظیفۀ کارگران آمریکا و اسرائیل است که با سیاست های ارتجاعی داخلی و خارجی بورژوازی خودشان مبارزه کنند، اما ما نیز وظیفه داریم که سیاست آنها را افشا کنیم و با آن مخالفت ورزیم (نه تنها فقط به خاطر کشتار مردم بی گناه) بلکه با کل سیاست آنها بویژه در زمینۀ سیاست خارجی شان و این جنگ. بی گمان وظیفۀ اصلی ما باید مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی، دشمن مقدم مردم ایران و یکی از دشمنان تمام مردم منطقه باشد، اما این به معنی خواهان سرنگون شدن رژیم جمهوری اسلامی به دست اسرائیل و آمریکا و یا تسلیم رژیم به آنها نیست. چنین تفسیری از سرنگونی تنها می تواند تفسیر اپورتونیستی و ضدانقلابی تقوائی و همپالگی های او از سرنگونی و انقلاب باشد.

در جریان جنگ اول جهانی، حزب بلشویک در همان حال که لبۀ تیز حملات خود را متوجه تزاریسم و بورژوازی خودی کرده بود اما سیاست بورژوازی امپریالیستی آلمان، فرانسه و انگلیس را هم افشا می کرد و همان گونه که به سربازان در روسیه می گفت که سلاح خود را بسوی فرماندهان خودی و تزاریسم برگردانید، به سربازان نیروهای مقابل ارتش روسیه نیز توصیۀ مشابهی می کرد و از کار کمونیستی و شورش در جبهۀ های آلمان و غیره پشتیبانی می کرد. حزب بلشویک برخلاف تقوائی نسبت به نیروهای متخاصم رژیم «خودی»، بی طرف و خنثی نبود. نیروهای انقلابی در جنگ های ارتجاعی نباید خواستار شکست یک طرف و خنثی بودن در مقابل طرف دیگر باشند، بلکه باید خواهان شکست هر دو طرف باشند و شکست طرف خودی تنها در صورتی که به دست نیروهای انقلابی باشد می تواند شکست طلبی انقلابی نامیده شود. اما خواست شکست نیروی خودی توسط نیروی ارتجاعی دیگر، خیانت به مردم و خیانت به انقلاب کارگری است؛ همان گونه که حمایت از رژیم جمهوری اسلامی خیانت به مردم و خیانت به انقلاب کارگری است.

ما در اینجا نمی توانیم به تفصیل وارد بحث «شکست طلبی انقلابی» شویم و تنها در چند جمله اصول چنین سیاستی را بیان می کنیم. خوانندگان برای توضیح بیشتر در این مورد می توانند به نوشته های زیر از لنین در این باره رجوع کنند: «شکست حکومت خودی در جنگ امپریالیستی» (ژوئیه ۱۹۱۵)، «شکست روسیه و بحران انقلابی» (سپتامبر ۱۹۱۵)، «ویلهلم کُلب و گئورگی پلخانف» (فوریه ۱۹۱۶).

خطوط اصلی سیاست شکست طلبی انقلابی:

لنین در «شکست حکومت خودی» این خطوط را چنین ترسیم می کند:

* در طول یک جنگ ارتجاعی، طبقۀ انقلابی تنها می تواند خواهان شکست حکومت خودی باشد.
* خواهان شکست حکومت خودی بودن کافی نیست، بلکه باید شرایط این شکست را تسهیل کرد.
* انقلاب در زمان جنگ به معنی جنگ داخلی یعنی تبدیل جنگ بین حکومت ها به جنگ داخلی انقلابی است و این روند زمینۀ شکست حکومت خودی را فراهم می کند.
* خواهان شکست بورژوازی خودی بودن امری بین المللی است یعنی باید سیاست طبقۀ کارگر همۀ کشورهای درگیردر جنگ ارتجاعی باشد. شعار «نه پیروزی و نه شکست» (که در آن زمان برخی از اپورتونیست ها مطرح می کردند) به نفع بورژوازی است

بدین سان در جنگ ارتجاعی، پرولتاریا نمی تواند خواهان پیروزی یک طرف جنگ ارتجاعی بر طرف دیگر باشد، یعنی باید خواهان شکست همۀ طرف های درگیرباشد. در ذهن مکانیکی، متافیزیکی و عامیانۀ اپورتونیست ها، خواهان شکست همۀ طرف های درگیر بودن سخنی عجیب به نظر می رسد، چون آنها صرفا حکومت ها و جنگ بین آنها را می بینند و جنگ داخلی انقلابی برای آنها معنی ندارد و مطلوب هم نیست.

اما چنین جنگی را به قول لنین نمی توان «انجام داد» یعنی صاف و ساده «اجرا کرد». این امر یک روند است که در جریان مبارزۀ انقلابی علیه بورژوازی خودی شکل می گیرد و در لحظۀ معینی به قیام آگاهانه و سازمان یافته تبدیل می شود. به بیان دیگر، در جنگ ارتجاعی ای که طرفین با هم دارند باید مداخلۀ سازمان یافتۀ طبقۀ کارگر و زحمتکشان هر دو کشور را به تفییر جنگ ارتجاعی به انقلاب در هر دو طرف جنگ دید.

قطعاً جنبش زن زندگی آزادی جنبشی رادیکال و از جهاتی انقلابی بود، ولی این جنبش تداوم نداشت و به ایجاد شرایط انقلابی منجر نشد و برخلاف ادعای عوامفریبانۀ تقوائی، جنبش زن، زندگی، آزادی، انقلاب نبود. در تصور تقوائی اما از پیش از این جنبش تاکنون، جامعۀ ایران در شرایط انقلابی قرار دارد. بد فهمی تقوائی از انقلاب بهمن چنان است که فکر می کند با شعارهای فعلی شب ها در پشت بام ها، به رغم عدم حضور طبقۀ کارگر و سایر زحمتکشان در صحنۀ سیاسی کشور، کاملاً شرایط انقلابی فراهم است و کافی است با هزینۀ دولت اسرائیل دولت جمهوری اسلامی سرنگون گردد و انقلابی با رهبری «حزب کمونیست کارگری» به ثمر رسد و قدرت سیاسی به دست این حزب بیافتد. اگر نگوئیم که تقوائی با مدیحه سرائی از جنبش زن زندگی آزادی، تلاش دارد نظرات اپورتونیستی و پرو اسرائیلی خود را به جنبش تحمیل کند دست کم می بینیم که او با ارائۀ درکی ماکسیمالیستی و اغراق آمیز از این جنبش (مثلا **انقلاب** نامیدن آن) که با واقعیت این جنبش از منظر طبقاتی و سازمانی، خوانایی ندارد، می کوشد این جنبش را از آن خود و حزب خود بکند! توجه کنیم که در تحلیل این کمونیست دروغین یک سطر هم راجع به وضعیت و نقش طبقه کارگر و حتی زحمتکشان اختصاص ندارد و در بخش عملی نیز وظایف کمونیست ها و نیروهای انقلابی دیگر به کارهای خیریه، کمک های جانبی، شعار دادن و دیوار نویسی خلاصه شده است.

به ضد حملۀ تقوائی در تقابل با نیروهای چپ گوش کنیم، او می گوید: «یک گرایش دیگر در میان نیروهای چپ برخورد به جنگ از زاویه ضد امپریالیستی و ضدیت با تجاوز اسرائیل و آمریکا است. این گرایش تفاوت چندانی با مواضع رژیم ندارد. ما نه دولت اسرائیل و نه دولت آمریکا را مطلقا نجات بخش مردم ایران نمیدانیم ولی تعیین تکلیف با این دولتها کار مردم خود آن کشورهاست. وظیفه ما و خواست و تلاش بر حق مردم ایران خلاصی از شر جمهوری اسلامی است و باید در جنگ و در صلح این هدف را دنبال کنیم. نیروئی که تمرکز و اولویتش در دل این جنگ افشاگری از امپریالیستها و کشتار در غزه و غیره است عملا حکومتی که مردم ایران میتوانند و باید بزیر بکشند را از تیغ حمله مردم بدر میبرد. متد و خط ما تمام تفنگها به طرف دولت خودی است. حتی موضع یکسان علیه هر دو طرف جنگ از نظر سیاسی بی معنی است چرا که باعث و بانی این جنگ جمهوری اسلامی است و تنها با سرنگونی این حکومت است که نه تنها جنگ جاری بلکه سایه سیاه جنگ و کل فضا و تنش جنگی که جمهوری اسلامی بر ایران و منطقه حاکم کرده خاتمه خواهد یافت.» آیا هیچ انسان شرافتمند آگاه انقلابی می تواند در جهان کنونی «زاویه ضد امپریالیستی و ضدیت با تجاوز اسرائیل و آمریکا» نداشته باشد؟ پاسخ ما به این پرسش کاملا منفی است. البته برای «حزب کمونیست کارگری» از زمان منصور حکمت چیزی به عنوان امپریالیسم وجود خارجی ندارد که جائی در ذهن امثال تقوائی داشته باشد. آیا اسرائیل بدون پشتیبانی آمریکا می توانست بیش از پنجاه هزار فلسطینی را قتل عام کند؟ آیا افشا و مبارزه با قتل عام فلسطینیان فقط کار خود مردم اسرائیل یا فلسطین است؟ آیا افشا و مبارزۀِ توده های مردم در جهان به ضد قتل عام فلسطینیان بیهوده است، چون ربطی به آنان ندارد؟ آیا اسرائیل بدون پشتیبانی امپریالیسم آمریکا می توانست به ایران تجاوز نظامی کند؟ تقوائی مدعی است که او دولت اسرائیل و دولت آمریکا را مطلقا نجات بخش مردم ایران نمیداند، اما خواهان شکست دولت ایران توسط دولت اسرائیل و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی به دست اسرائیل برای پیروزی انقلاب مردم ایران است بدون آنکه طبقۀ کارگر و سایر زحمتکشان به طور متشکل در صحنۀ سیاسی کشور حضور و عمل داشته باشند. وقتی تقوائی تعیین تکلیف با دولت ها را صرفاً کار مردم خود آن کشورها می داند و از پشتیبانی هر نوع کمک انقلابی به مبارزۀ انقلابی مردم کشورها شانه خالی می کند چه چیزی از انقلابی گری و از انترناسیونالیسم باقی می ماند؟ تقوائی شعار می هد که: «نیروئی که تمرکز و اولویتش در دل این جنگ افشاگری از امپریالیستها و کشتار در غزه و غیره است عملا حکومتی که مردم ایران میتوانند و باید بزیر بکشند را از تیغ حمله مردم بدر میبرد.» این موضع خصمانۀ تقوائی به ضد نیروی های چپ کاملاً دروغ است، زیرا با هر اِشکالی که در این نیروها باشد عمده مبارزۀ این نیروها با رژیم حاکم بر ایران است. انگار «حزب کمونیست کارگری» برخلاف نیروهای چپ به طور عملی در صحنۀ سیاسی کشور در حال مبارزۀ انقلابی است. واقعیت این است که همۀ نیروهای چپ بی استثنا، به خاطر سرکوب بی رحمانۀ رژیم اسلامی، نداشتن ارتباط و پشتیبانی توده های مردم (طبقۀ کارگر و سایر زحمتکشان) و ضعف برآوردهای تئوریک برنامه ای و راهبردی در صحنۀ مبارزۀ سیاسی درون کشور حضور فعال ندارند! ما نیروهای چپ انقلابی به هیج وجه نباید در مقابل ضد حملۀ امثال تقوائی سپر بیاندازیم. تقوائی از امکان نداشتۀ خود، نداشتن یک نیروی مسلح، خاصه خرجی می کند و می گوید: «خط ما تمام تفنگها به طرف دولت خودی است» این به هیچ وجه شکست طلبی انقلابی نیست، بلکه ادا درآوردن در این باره است. در یک جنگ معین شکست طلبی انقلابی خواهان شکست هر دو نیروی متخاصم ارتجاعی و عمل انقلابی طبقۀ کارگر در هر کشور به ضد ارتجاع خودی است. طبعاً شکست طلبی انقلابی با وجه مشترک مبارزه با ارتجاع داخلی در هر دو کشور، اشکال خاص خود را در این یا آن کشور متخاصم دارد.

در دیدگاه تقوائی وجود و حضور طبقۀ کارگر و سایر زحمتکشان با خط سیاسی و اَعمال خاص خود، مبارزۀ طبقاتی پرولتاریا، اساسا در مبارزه با رژیم، جائی ندارد؛ حتی زمانی که می گوید: «جنگ رژیم را بیش از پیش متزلزل و صفوفش را به هم ریخته تر میکند و حتی توان سرکوب آن را کاهش میدهد اما ضربه نهائی را تنها مردم ایران میتوانند وارد کنند و تدارک و سازماندهی این ضربه محور سیاستها و فعالیتهای حزب ما در این دوره است.» در بهترین حالت تقوائی چون خیال می کند شرایط انقلابی کاملا فراهم است فرض را بر این قرار می دهد که جنگ توان سرکوب رژیم را کاهش می دهد و در نتیجه مردم می توانند این رژیم را سرنگون کنند. این توهم همیشگی بودن شرایط انقلابی در دیدگاه تقوائی، به ضد خود یعنی به ضد انقلابی گری واقعی تبدیل می شود و نقشی ارتجاعی از او می آفریند.

تقوائی مدعی است: «جنگ رژیم را بیش از پیش متزلزل و صفوفش را به هم ریخته تر می کند و حتی توان سرکوب آن را کاهش می دهد» برخلاف این ادعای او ضربات اسرائیل رژیم جمهوری اسلامی را در آستانۀ سقوط قرار نداده، بلکه می بینیم که سرکوب ها، سانسور، فشار و کنترل پلیسی و نظامی و اعدام ها بیشتر و وسیع تر شده اند.

تقوائی «طرح تسلیم رژیم (دست کشیدن از پروژه هسته ای و غیره) به عنوان راه حل واقع بینانه و عملی قطع فوری جنگ» را توصیه می کند. این توصیۀ به معنی طرفداری کامل از سیاست اسرائیل و آمریکاست، می بینیم که سیاست ظاهرا خنثای تقوائی در مورد تهاجم آمریکا و اسرائیل به ایران، در عمل و به طور منطقی به حمایت از امپریالیسم و توسعه طلبی صهیونیستی اسرائیل منجر می شود.

تقوائی خواستار «سازمان دادن پنلها و میزگردها حول مساله جنگ با احزاب و فعالینی که خط سرنگونی طلبانه در شرایط جنگی حاضر را دنبال می کنند» هست، اما هیچ خط و مرزی در میان «سرنگونی طلب ها» ترسیم نمی کند و طبیعتا سلطنت طلب ها را کنار نمی گذارد.

تقوائی در نوشتۀ دیگری زیر عنوان «جنگ و پارادکس هویتی رژیم» (۲۰ ژوئن ۲۰۲۵) می نویسد:

«در دل این شرایط نیروهایی از اپوزیسیون خواهان قطع فوری جنگ هستند بی آنکه راهی نشان بدهند. **راه واقع بینانه و زودفرجام قطع جنگ تسلیم جمهوری اسلامی یعنی توقف پروژه هسته ای و برنامه های موشکی و قطع رابطه با نیروهای تروریستی اسلامی در منطقه است**. جنگ بر سر این اهداف درگرفته و هیچیک از این اهداف نه تنها به ضرر مردم و مبارزه و انقلاب آنان نیست بلکه تقویت کننده آنست. باعث و بانی این جنگ جمهوری اسلامی و سیاستهای جنگ افروزانه او است. جا دارد همه فعالین و احزاب و تشکلهای آزادیخواه و انقلابی که خواستار قطع فوری جنگ هستند بر توقف این سیاست ها به عنوان راه واقعی ختم فوری جنگ تاکید کنند. باید در رابطه با جنگ نیز جمهوری اسلامی را تحت فشار قرار داد. باید جامعه جهانی بداند که پروژه هسته ای و فعالیت های موشکی و حمایت از نیروهای تروریست اسلامی در منطقه و کلا سیاست های آمریکا و اسرائیل ستیزانه جمهوری اسلامی مورد تائید و حمایت مردم ایران نیست. باید همه بدانند که این جنگ رژیم است و نه جنگ مردم، و مردم خواستار توقف کامل پروژه هسته ای حکومت و همه اقدامات و سیاست های جنگ طلبانه ای هستند که به جنگ جاری منجر شده است». (تکیه بر کلمات از ماست.)

کمی دقت در نقل قول بالا نشان می دهد که خود تقوائی به صراحت حمایت و پیروی خود را از سیاست های اسرائیل و آمریکا نشان می دهد و تسلیم جمهوری اسلامی به آنها را به عنوان «**راه واقع بینانه و زود فرجام**» توصیه می کند. باید اعتراف کرد که هیچ «دلالی» پیشنهادی بهتر از این نمی توانست ارائه دهد!

تقوائی در اظهارات عوامفریبانه و چپ نمایانۀ خود می گوید: «هر صلح طلب واقعی باید سرنگونی طلب باشد» اما «فراموش می کند» («فراموشی» عمدی) بگوید که منظور او سرنگونی رژیم توسط نیروهای خارجی و یا تسلیم رژیم در مقابل آنها به عنوان «راه حل واقع بینانه» است.

**جمع بندی**

ما در این نوشته با ارزیابی تفصیلی و نقل قول های فراوان از تقوائی، خطوط عمدۀ دیدگاه های او را در مورد جنگ بین اسرائیل و ایران بررسی کردیم. این دیدگاه ها به طور خلاصه چنین اند:

* جنگ کنونی صرفا محصول سیاست های رژیم جمهوری اسلامی است و این رژیم «بانی و باعث و موجد» این جنگ است. او این حقیقت عریان را که جنگ کنونی از **یک سو** ادامۀ سیاست های ارتجاعی پان اسلامیستی جمهوری اسلامی و **از سوی دیگر** ادامۀ سیاست های ماجراجویانۀ امپریالیسم رو به افول آمریکا در خاورمیانه و سیاست توسعه طلبانه و هژمونی جویانۀ اسرائیل به عنوان قدرت منطقه ای است و جنگ از هر دو سو ارتجاعی است به طور کامل مخدوش می کند؛
* تقوائی با موضع گیری ظاهرا «خنثی» و در واقع جانبدارانه از یک طرف جنگ، یعنی اسرائیل و آمریکا در مقابل جمهوری اسلامی، در حالی که هم سیاست برخورد خنثی و هم سیاست جانبداری از یک طرف جنگ ارتجاعی خدمت به ضد انقلاب و ارتجاع در سطح داخلی و خارجی است، به اغتشاش فکری نیروهای چپ دامن می زند؛
* او با توصیۀ تسلیم جمهوری اسلامی به آمریکا و اسرائیل به عنوان «راه حل واقع بینانۀ پایان دادن به جنگ» بر مبارزۀ انقلابی طبقۀ کارگر پردۀ ساتر می کشد؛
* با به رسمیت شناختن این دیدگاه برده وارانه که اسرائیل و آمریکا به عنوان قیم مردم ایران و تصمیم گیرندۀ سرنوشت این مردم اند، آب بر آتش نگرش انقلابی تودۀ مردم می پاشد؛
* با عدم مرزبندی با سلطنت طلبان و هم صدائی با آنها و شعارهایشان دست کم در مورد جنگ ارتجاعی کنونی، مُبلغ سازش طبقاتی است؛

تقوائی آشکارا به موضع اپورتونیسم غلتیده و به یکی از سخنگویان اسرائیل و آمریکا در ایران تبدیل شده است. وحدت، انسجام و ریشه دواندن جنبش کمونیستی و انقلابی در ایران و تحزب انقلابی طبقۀ کارگر و مبارزۀ سیاسی مستقل این طبقه مستلزم دو مرزبندی قاطع در تئوری و عمل است: ۱) مرزبندی با اپورتونیسم و انحطاط، از نوع اپورتونیسم حمید تقوائی و حزب او و ۲) مرزبندی با تمام جریاناتی که به اسم مبارزه با امپریالیسم در رکاب جمهوری اسلامی بقای ارتجاع داخلی را تحکیم می کنند و جنبش انقلابی طبقۀ کارگر و توده های مردم را از درون فاسد می سازند.

[**www.aazarakhsh.net**](http://www.aazarakhsh.net)

[**azarakhshi@gmail.com**](mailto:azarakhshi@gmail.com)

**تجاوز نظامی امپریالیسم آمریکا به ایران**

**کارگران انقلابی متحد ایران، اول تیر ۱۴۰۴- ۲۲ ژوئن ۲۰۲۵**

سحرگاه روز اول تیر ۱۴۰۴ به دستور ترامپ بمب افکن های آمریکائی با بمب های فوق سنگین مراکر هسته ای نطنز، فردو و اصفهان را بمباران کردند. روزهای پیش همین مراکز و دیگر مراکز نظامی، زیر ساخت ها و مناطق مسکونی در بسیاری از نقاط کشور توسط بمب ها و موشک های اسرائیلی و عوامل نفوذی آن رژیم مورد هدف قرار گرفته بودند. حملۀ نظامی مستقیم امپریالیسم آمریکا به ایران ادامۀ همکاری نزدیک دولت آمریکا و به قول خود ترامپ «هم تیمی آن دولت» نتانیاهو برای حمله به ایران بود. این حمله، نقطۀ عطفی در تشدید جنگ ارتجاعی ای است که هم اکنون ادامه دارد، جنگی که سایۀ سهمگین خود را بر کل منطقه می گستراند و می تواند به جنگ های بزرگتر و فراتر از منطقۀ خاورمیانه منجر شود. از نظر فنی و نظامی، این بمباران همچنین آزمایش «اَبَر بمب های سنگر شکن» از سوی ماشین نظامی آمریکا به منظور کسب تجربه برای این نوع سلاح است (مانند تجربۀ بمباران هیروشیما و ناکازاکی در جریان جنگ دوم جهانی).

**ماهیت این جنگ چیست؟**

این جنگ، همان گونه که پیشتر نیز گفته ایم، ادامۀ سیاست های توسعه طلبانه و برتری جویانۀ اسرائیل، سیاست های ارتجاعی پان اسلامیستی رژیم جمهوری اسلامی و جزئی از تلاش های امپریالیسم رو به زوال آمریکا برای حفظ و بازگرداندن هژمونی خود در سطح منطقه و جهان است. هر یک از این سه مؤلفه به تنهائی برای ارتجاعی بودن این جنگ (از هر سه طرف) کافی هستند. هرکس یا هر حزب و دسته ای یکی از این عوامل و سیاست ها را در ایجاد جنگ و شرایط جنگی نبیند، و تنها یک طرف را «عامل»، «مقصر» یا «مقصر اصلی» بداند، یا کور ذهنی و کوته بینی خود را به نمایش گذاشته یا مانند سلطنت طلبان به کارگزاری اسرائیل و آمریکا مشغول است و یا مدافع آشکار یا پنهان رژیم ارتجاعی و خونخوار جمهوری اسلامی است.

**چگونه باید با این جنگ مبارزه کرد؟**

مبارزه با این جنگ و جنگ های ارتجاعی، اشغالگرانه و تجاوزکارانۀ دیگر، تنها از راه مبارزه با علل و ریشه های آنها امکان پذیر است. علت مستقیم این جنگ، سیاست دولت های درگیر یعنی اسرائیل، ایران و آمریکاست. خود این سیاست ها صرفا ابزاری بر حفظ سلطۀ طبقات ارتجاعی این کشورها در سرزمین خود و توسعه طلبی آنها در حد توان سرمایه داران حاکم بر آنهاست. این جنگ، جنگ کارگران و زحمتکشان ایران، آمریکا یا اسرائیل نیست. جنگی است علیه منافع حیاتی کارگران این کشورها و کل پرولتاریای جهان. شوربختانه این واقعیت مانع از آن نشده که رژیم های جنگ طلب با تکیه بر ناآگاهی مردم و از جمله کارگران توانسته اند خود کارگران و زحمتکشان را به جنگ با یکدیگر بکشانند.

این جنگ ما نیست، اما این بدان معنی نیست که باید نسبت به آن بی اعتنا باشیم. این جنگ برخلاف تبلیغات و وعده و وعیدهای سلطنت طلبان و سرمدارشان، پیام آور «آینده ای روشن» برای مردم ایران نیست، و برخلاف توهمات عده ای که خود را انقلابی دو آتشه می پندارند، نمی تواند راهگشای «سرنگونی رژیم به قدرت مردم» باشد. آنچه در فرهنگ انقلابی طبقۀ کارگر «شکست طلبی انقلابی » نامیده می شود، به معنی فراهم ساختن شرایط پیروزی یکی از طرف های جنگ نیست. «شکست طلبی انقلابی» تنها می تواند به معنی تبدیل جنگ ارتجاعی (جنگ اامپریالیستی) به جنگ انقلابی باشد و نه چیز دیگر. کافی است کسی اندکی آگاهی و ذره ای شرف داشته باشد تا بداند توصیۀ تسلیم رژیم به آمریکا و اسرائیل در زمینۀ قطع کامل غنی سازی (حتی برای مصارف صلح آمیز) و از بین بردن توان موشکی رژیم (توصیه ای که برخی از مدعیان «حزب «کمونیست کارگری ایران» می کنند) تنها می تواند به معنی پیروزی طلبی برای آمریکا و اسرائیل باشد. شکست طلبی این گونه عناصر، «شکست طلبی انقلابی» نیست بلکه تکرار خواست های ارتجاعی و توسعه طلبانۀ ترامپ و نتانیاهوست و آنها با عبارت پردازی انقلابی این کار را انجام می دهند. نیروی انقلابی نمی تواند طرفدار پیروزی یک طرف در جنگی ارتجاعی باشد.

اکنون برخلاف تصور عده ای توهم زده، شرایط انقلابی در ایران وجود ندارد و احتمال اینکه جنگ یا شرایط جنگی به تنهائی، یعنی در غیاب برآمد جنبش توده ای، بویژه نبود یا ضعف مبارزۀ سیاسی انقلابی طبقۀ کارگر، بتوانند شرایط انقلابی را در کوتاه مدت ایجاد کنند کم است. در هر حال تکرار خواست های ترامپ و نتانیاهو تنها می تواند آب به آسیاب جمهوری اسلامی بریزد.

**وظیفۀ نیروهای انقلابی، بویژه نیروهای کمونیست پیش از هر چیز ترویج آگاهی (از جمله توضیح ماهیت جنگ کنونی و سیاست هائی که منجر به آن شده اند) و تلاش برای تشکل طبقۀ کارگر - هم تشکل برای مبارزات اقتصادی - اجتماعی و هم سازمان سیاسی طبقۀ کارگر یعنی حزب سیاسی انقلابی طبقۀ کارگر است.**

[**www.aazarakhsh.net**](http://www.aazarakhsh.net)

[**azarakhshi@gmail.com**](mailto:azarakhshi@gmail.com)

**درگیری نظامی رژیم های اسرائیل و ایران، پیامدهای آن و وظایف نیروهای انقلابی**

**کارگران انقلابی متحد ایران - ۲۶ خرداد ۱۴۰۴**

در تاریخ ۲۳ خرداد ۱۴۰۴ (۱۳ ژوئن ۲۰۲۵) رژیم اسرائیل با حمایت فعال و همه جانبۀ سیاسی، اقتصادی، تسلیحاتی، اطلاعاتی و عملیاتی (دست کم در حوزۀ دفاعی و لوژیستیکی) دولت امریکا و متحدان اروپائی اش، تهران و دیگر شهرهای ایران را آماج حملات سنگین هوائی و نفوذی خود کرد. هواپیماهای اسرائیل مراکز نظامی، هسته ای، و اقتصادی و برخی محلات مسکونی را بمباران کردند. این حملات در روزهای بعد نیز تاکنون ادامه دارد. رژیم جمهوری اسلامی که شمار قابل توجهی از فرماندهان و کادرهای نظامی خود و بخشی از تجهیزات دفاعی و تعرضی خود را از دست داده است، در کمتر از ۲۴ ساعت پس از حملۀ اسرائیل به حملۀ متقابل موشکی دست زد و برخی مراکز نظامی و اطلاعاتی، زیرساخت ها و محلات مسکونی را در تل آویو، حیفا، بیت المقدس و شهرهای دیگر اسرائیل مورد هدف قرار داد. نتیجۀ حملات مرگبار هر دو رژیم، صدها و شاید هزاران کشته و زخمی و ویرانی های فراوان در هر دو کشور بود.

**علل حملۀ اسرائیل**

بهانۀ رژیم اسرائیل برای توجیه بمباران مراکز هسته ای، صنعتی، زیرساخت ها و محلات مسکونی در ایران، برنامۀ هسته ای رژیم جمهوری اسلامی و «خطر حیاتی» ادعائی این برنامه برای رژیم اسرائیل بود. مضحک بودن بهانه برنامۀ هسته ای از آنجا روشن می شود که رژیم جمهوری اسلامی دقیقا بر سر همین مسأله در حال مذاکره با آمریکا بود و حتی تاریخ جلسۀ بعدی مذاکرات «غیر مستقیم» نیز تعیین شده بود. این امر همچنین دروغ بودن ادعای ترامپ و وزیر خارجه اش در مورد عدم دخالت امریکا در حمله به ایران را نشان می دهد و سیر رویدادها گواه هماهنگی بین دولت ترامپ و نتان یاهو بر سر تاریخ و حتی چگونگی حمله بود. ترامپ براساس «استراتژی» فشار حداکثری + مذاکره در معنی پذیرفتن آنچه آمریکا دیکته می کند توسط رژیم اسلامی + فشار و حملۀ نظامی به رژیم از طریق اسرائیل در صدد بود و هست که سیاست خاورمیانه ای خود را به پیش ببرد و در مقابل ناکامی هایش در مسألۀ اوکراین، سیاست تعرفه ای و عدم موفقیتش در مقابله با چین و افزایش نارضایتی و اعتراضات گوناگون توده های مردم در خود آمریکا، دست کم در این زمینه، برگ برنده ای داشته باشد.

اما سیاست خاورمیانه ای ترامپ، تنها عامل این حمله نبود. علت اصلی این درگیری - که باید آن را در ادامۀ درگیری ها و سیاست های چهل و چند سالۀ گذشتۀ رژیم های ایران و اسرائیل بررسی کرد - تضاد و تقابل این دو رژیم بر سر نفود و سلطه در منطقۀ خاورمیانه است. ما در نوشته های دیگر به نقش قدرت های محلی در کنار قدرت های بزرگ در تحولات خاورمیانه و رقابت های میان آنها پرداخته ایم. اسرائیل و ایران در کنار ترکیه، مصر و عربستان قدرت های بزرگ منطقۀ خاورمیانه را تشکیل می دهند و هر کدام از آنها دارای اهداف و منافعی در این منطقه هستند که غالبا با منافع قدرت های منطقه ای دیگر و گاه با منافع قدرت های بزرگ جهانی در تقابل قرار دارد. این تقابل اساسا به شکل مبارزه برای نفوذ سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک و گاه اقتصادی در کشورهای کوچک تر و جنبش های منطقه نمود پیدا می کند. این مبارزه برای نفوذ و هژمونی در مورد اسرائیل با توسعه طلبی سرزمینی، نسل کشی و تصفیۀ قومی همراه است.

روابط ایران با یک رشته جنبش های سیاسی - مذهبی (پان اسلامیستی) منطقه (حزب الله، حماس، جهاد اسلامی، حوثی ها، حشد الشعبی و غیره) و نیز روابطش با سوریه (قبل از سقوط بشار اسد و روی کار آمدن احمدالشرع)، عراق و لبنان را باید در این تلاش برای نفوذ سیاسی، ایدولوژیکی و نظامی رژیم جمهوری اسلامی در منطقه ارزیابی کرد. تلاشی که هدف آن بقای رژیم و ادامه و گسترش نفوذش در خاورمیانه و حتی فراتر از آن بوده است. اما رویدادهای پس از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ در فلسطین، لبنان و سوریه باعث کاهش بخش مهمی از نفوذ رژیم اسلامی گردید. این تضعیف رژیم باعث شد که اسرائیل و آمریکا زمینه را برای وارد کردن فشار به رژیم مناسب ارزیابی کنند و حملۀ اخیر اسرائیل محصول این ارزیابی است.

**تصاعد جنگی**

خواست های فوری آمریکا و اسرائیل توقف کامل غنی سازی اورانیوم و انهدام تأسیسات مربوط به آن است. یک خواست دیگر آنها محدود کردن برد و توان موشک های رژیم و نیز قطع کامل کمک های آن به حزب الله، حماس، انصارالله، حشدالشعبی و غیره است. حتی اگر این خواست ها را یکجا مطالبه نکنند، همۀ این خواست ها در برنامۀ آمریکا و اسرائیل قرار دارد. پذیرش این خواست ها از سوی رژیم جمهوری اسلامی به معنی امضای حکم مرگ خودش است و ارزیابی ما این است که جمهورس اسلامی این خواست ها - بویژه کنار نهادن غنی سازی اورانیوم و کاهش بُرد و توان سلاح های موشکی خود را نخواهد پذیرفت. رژیم جمهوری اسلامی غنی سازی (به منظور دست یابی به توانائی هسته ای اگر نه سلاح هسته ای) و توانائی های موشکی را شیشۀ عمر خود می داند و تا آخرین رمق برای حفظ آنها تلاش خواهد کرد. این تلاش و اصرار از یک سو و تلاش و اصرار اسرائیل و آمریکا برای حذف غنی سازی و کاهش برد و توان موشک ها از سوی دیگر، زمینه را برای ادامۀ نزاع بین دو طرف و تصاعد جنگی فراهم می سازد. حتی اگر درگیری فعلی به آتش بس منجر شود باز این تضاد و تقابل مانند استخوان لای زخم باقی خواهد ماند و حتی اگر امروز یا فردا کاهش یابد در آینده حتی با شدت بیشتر بروز خواهد کرد. عواقب خطرناک دیگری می توانند محصول این وضعیت باشند:

1. کاربرد سلاح هسته ای از سوی اسرائیل: می دانیم که اسرائیل توان ادامه و ادارۀ جنگی دراز مدت با شدت بالا و آن هم در چند جبهه را ندارد و به همین جهت اگر ضربات رژیم جمهوری اسلامی به اسرائیل ادامه یابد و این رژیم با «جنگ برق آسا» نتواند رژیم اسلامی را شکست دهد، این احتمال را نباید نادیده گرفت که رژیم صهیونیست اسرائیل، که خود دارای سلاح هسته ای است، ممکن است از آن استفاده کند. این چیزی است که همۀ نیروهای انقلابی و مترقی جهان باید به طور پیگیر نسبت به آن هشیار باشند و در تقابل با آن در ابعاد میلیونی بسیج گردند.
2. البته اسرائیل در درجۀ اول خواهد کوشید آمریکا را مستقیما به جنگ با جمهوری اسلامی سوق دهد: دخالت مستقیم آمریکا دامنۀ جنگ را به تمام منطقه و حتی فراتر از آن گسترش خواهد داد و معلوم نیست چنین جنگ مفروضی برای آمریکا «نتایجی» بالاتر از آنچه پس از سال ها جنگ در افغانستان و عراق «به دست آورد» داشته باشد (چند یا چندین تریلیون دلار هزینه، ده ها و یا صدها هزار کشته، میلیون ها آواره، ویرانی اقتصاد منطقه، آثار بسیار منفی اقتصادی بر جهان و غیره).
3. سوق دادن رژیم جمهوری اسلامی به سمت تولید سلاح هسته ای: بخشی از هیأات حاکم در ایران خواستار تولید سلاح هسته ای است و در ماه های اخیر این خواست را به شکل های مختلف بیان کرده است. حدود دو ماه و اندی پیش، خامنه ای با مذاکرۀ غیر مستقیم موافقت کرد و طرفداران سلاح هسته ای تا حدی ساکت شدند. اما حملۀ اخیر اسرائیل با هماهنگی و همکاری آمریکا، می تواند باعث تقویت مجدد دیدگاه کسانی باشد که خواستار تولید سلاح هسته ای در ایران هستند.

**چاره چیست؟**

* چاره برخلاف آنچه رضا پهلوی و دیگر پااندازان اسرائیل و آمریکا می گویند پیروزی آمریکا و اسرائیل بر جمهوری اسلامی نیست؛
* چاره همچنین این نیست که «ایران در قبال اسرائیل سیاستی همآهنگ با ترکیه، عربستان و دیگر کشورهای عرب اتخاذ کند»
* همچنین برخلاف دیدگاه کسانی که صرفا مهاجم خارجی را می بینند و ارتجاع خونخوار و دیرپای داخلی را فراموش می کنند یا به طور مستقیم و غیر مستقیم از وجود و ادامۀ حیات او نفع می برند، چاره این نیست که به رژیم جمهوری اسلامی کمک شود (هر نوع کمکی) تا این رژیم در این رویاروئی «پیروز» از معرکه بیرون آید!

اگر درست است که جنگ ادامۀ سیاست با وسائل دیگر است باید دید جنگ کنونی بین اسرائیل (با هماهنگی و همکاری آمریکا) از یک طرف، و رژیم جمهوری اسلامی از طرف دیگر، محصول و ادامۀ چه سیاستی است؟ پاسخ روشن است: این جنگ ادامۀ سیاست ارتجاعی و مخرب اسرائیل و امریکا از یک طرف و سیاست ارتجاعی و مخرب جمهوری اسلامی از طرف دیگر است. جنگ کنونی از هر دو سو جنگی ارتجاعی است. از این رو نقطۀ آغاز مبارزۀ طبقۀ کارگر و نیروهای انقلابی با این جنگ ارتجاعی باید توضیح و افشای سیاست هائی باشد که این جنگ ادامۀ آنهاست.

**پیروزی هر یک از دو طرف در این درگیری (اسرائیل و آمریکا از یک سو و جمهوری اسلامی از سوی دیگر)، به زیان کارگران و توده های میلیونی مردم در ایران و منطقه و باعث تداوم ستم، استثمار و ذلت است. هر دو طرف این جنگ باید شکست بخورند. طبقۀ کارگر و نیروهای انقلابی نخست باید با بورژوازی و ارتجاع خودی تسویۀ حساب کنند، یعنی خود باید جمهوری اسلامی را شکست دهند، شکست رژیم امری نیابتی نیست. شکست این رژیم تنها با یک انقلاب کارگری توده ای ممکن و مطلوب است. تنها سرنگونی مطلوب و ممکن، سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی با یک انقلاب کارگری است. انقلاب کارگری نقطۀ اوج و قلۀ مبارزات انقلابی طبقۀ کارگر و دیگر زحمتکشان جامعه است و این مبارزات انقلابی و به طریق اولی شکل عالی آنها که همان انقلاب کارگری است نیازمند تشکل آگاهانه و ایجاد و توسعه و وحدت سازمان های درخور عرصه های گوناگون مبارزۀ طبقاتی پرولتاریاست.**

[**www.aazarakhsh.net**](http://www.aazarakhsh.net)

[**azarakhshi@gmail.com**](mailto:azarakhshi@gmail.com)